

همت تار و هفتون چاردهم در شهر
 هر که بدید در ملک شمع نه چهارده
 پیش در شمار تو حانه جسم شد گرو
 بایست و حاشین حق تاره نماید این ورق
 ساقی رو گشاده مست ر حام ناده
 سر حجل در موح از چرخ کینه اوح او
 شه چو ناصبهان رود دجال ارحمان رود
 بوند برمدی رند ظل محمدی رند
 غیر شهاب و والوفا میر و حیسر مصطفی
 ای تن هست حریر از کات بوم دین
 تو زهر صحیفه هم مجرد حلیفه
 زین لوای حیدری همسفر حیده
 برد حلیفه جوان مستصر الجلافة
 هست رخ تو چون زری سیه تو را حکری
 باش مگر نستی تا مری زحستگی
 آورگاو حویش را عالم و گاو و حیش را
 گفتی این غزل از آن سر که گفته مولوی

زانکه از چهارده نیست دگر شاعره
 کی بنظر حوش آیدش روشنی سفاره
 نعت پلنگ نیز دو درین هر معاره
 رده ز ایسا سبق راده بدشت ناره
 شاهی و شامزاده ماهی و ماهواره
 ساحه بیست موح او از حده و هزاره
 تا که ر شهتجان رود حک مجوی ناره
 بنه داودی رند با دهل و بغاره
 بیست صفا اجمن و اداره
 مالک حاتم و نگین صاحب طوق و ماره
 پیر سی حیفه میر سی فراره
 پیش ساط حصری همقدم ز راره
 پای سریر خسروان صطر الصداره
 اشک و عقد گوهری چشم و چون عواره
 کسی رسدت تنگگی تو دوستکاره
 پیش کار و پیش را گر رپی بهاره
 یادرس بوی نکی هر حدی بهاره

(فرد)

درد و حرم بلبه است معراب هم از ویش

از دیر بخواهم رفت در کمه که بدام

(غزل)

کاول قدم از عمر کز اجازه گذشتم
 چون غاند گرمان پی داده بهشتم
 گر نام در افان بگوین تو منضم
 گر از گوی پا بگرد - ششده سر منضم
 امروز حفظ در - بده - بکنتم
 در گرده انوار همی راه که رشتم
 آسوده ز یک حده در در و کشتم
 گذشت ز سراب و بده - گذشتم

با دیده چنان مست نمای او گذشتم
 اندر طلب روی تو در در روح صحبت
 حسن تو چنان کوس طلب گوشت در آفاق
 جانک رهت از خون هر کمال کنم امروز
 بارور دیگر کوسر خاکم ندمد حشمت
 گیسوی حیالت بهوس با هم ای وای
 اندر سر کوی تو من ای قله عشاق
 پروانه صمت سوختم از آتش عشقت

(فرد)

حس رهت سنگ من و حشمت

دل رنده می شود به سم حشمت و

(غزل نالمام)

نه عاقلی که بماند دل من او طلبش
نه حرمتی که شودنی روانه در عقبش
شسی به ستر من خفته بر فوجان مرا
بود حرمت یکوسه از دولعل لش
چرا روی زپی او دلا ندین جیرت
مگر نوعالی از صلح و قهر می مسش
بود دعوی حرمت معاشقی مرماه
که عشق کوهت سرش را سبک و کرداد پیش
مهو دلیر بشیرین ربای حوسان
که هست خنده شیر از مروی عصش

برای فرستادن هدایا برسم هزل و ستوال و جواب فرماید

(حمایل)

ی آنکه ترا چو به شمایل باشد
حایم به شمایل تو عایل باشد
اندر عوس دست من این رشته رو
نگذار بگردت حمایل باشد

(جواب)

ای آنکه شوش است در هراقت مردن
در هجر تو چاره نیست حرعم خوردن
آن رشته حمایل تو را امحکمدم
چون رشته مهر سبایت در گردن

(انگشتر) (۱)

ای وصل تو ارمک سلیمان خوشتر
دام ر برای تو یکی انگشتر
از حلقه او حال دل من شاس
ور گوهر اولعل لب خود سنگر

(جواب)

انگشتر الفتای ایدوست رسید
ایرد نکند او تو مرا قطع امید
انگشت رسا به چشم و جان بهادم
در حلقه بدگی شدم چون حورشید

(گوشواره)

در درهت از چهره تار آوردم
گره ر در چشم اشکار آوردم
گر ناد صا رسا بد اندر گوشت
از آه شفا به گوشوار آوردم

(جواب)

تار می عشق حرعه بوش تو شدم
چیران کمال و عقل و هوش تو شدم
چو پند تو گوشواره کردم در گوش
یسی که رحان حلقه بگوش تو شدم

(دست بنده و خلیخال)

چون شد دل و حایم از گاهی مسته
دل شد که چو دست بند بود دسته
جان بر هم چشمنی دل شد خلیخال
ور چشم برون آمده شد پایاسته

(۱) انگشتر مطابق استعمال عوام است و حواص همه جا انگشتری گفته اند

(جواب)

ای آنکہ پھر ان توازنان سپرم
از غیر تو دست بندہ دشم مرست
وز دوری رویہ از جهان دلگرم
وز مهر تو حلال پنا زنجیرم

(پیش کشی ماچ گن)

ای آنکہ عم زعفرانیت ابرود
پیش کشی ماچ گن روانہ کردم سویت
چون پیشکش لایق قوی تو بود
بس کہ بہ پیشم کشی و ماچم کردود

(جواب)

از شورلت دلم تشویش آید
گریش کشم تو را و ماچت بدم
دایم نکش رجگر ریش آمد
ترسم پس از آن کاردگریش آمد

(بازو بند)

ای آنکہ قضا ریحہ زیروی توشد
سگی کہ ردم نسبہ از دست دلت
حورشید طلکسک را روی توشد
شایسته پیرایہ ناری توشد

(جواب)

ای آنکہ بدو گاہ عمت رو کردم
نارو بندی کہ دادہ وصی زوفا
خوبها بدل رفیق بدگو حکردم
چون رفیقہ مهر سردباری حکردم

(سوزن)

ای نارغیز و دلر سیمین تن
بس کہ جهان زعفرانیت شد و زور
دادم ز سرایت از معانی سوزن
چون چشمه سوزی است در دہدہ من

(جواب)

ای آنکہ دلت ز مہر عینک شدہ
نا این سوزن بدورم اشاء اللہ
وردست دلت ذلہ بر اہلک شدہ
آن حاقہ کہ از دست عیب چاہ شدہ

(پیراہن)

پیراہنی از بک حسن مارکتر
دادم ز برایت کہ پوشی آنرا
وز لالہ سرج و سرفہ مارکتر
ز آن بی گردن من تا کتر

(جواب)

چون پیراہن ردت محبوب آید
دوش شد ارو چشم ردم پنداری
رنا و نصف و دانگتر خوب آید
پیراہن بی نصف سوزن بدوست آید

(سرداری)

ای آنکہ با تقیم وفا سرداری
هر چند کہ شرط عاشقی پاداریست
هموارہ حذر غنچہ ز سرداری
ز مهر تو بود حذر من از سرداری

(جواب)

شد ريت ايدام و پرايه ع
خورشيد نهين رد از گرياش سر

آن سرداري كه لطف كرد آن دلر
مايد ملك شمسه اورا گمنا

(قبا)

قدت سروى كه گلش جان آراست
سروى و زيرك نرسو قبا است

اى گفته قباى حسن برقد تو راست
گر رفتت اين قبا به پوشى به صبا

(جواب)

پراهن دشمن به تن ارضه قبا است
ماند قباى صحت اندرتن راست

زین تاره فنا که دست ریح مه است
گیریم به چانگی و خوشی اورا

(کلاه)

عاری سعید و گیسوان سپه
تأخلق دادند صیغه صاحب کلپی

اى آنکه باوخ حسن ناسنه سپه
ستان و من اين کلاه و بر سر نگدار

(جواب)

چون هدیه دست دوست شد اهرام است
تأخلق دادند که تاج سرماست

اين تاره گله که داده دلر ماست
بوسيدم و بر فرق سرش جا دادم

(گمش)

بادل سخن ارمخت و درفش آوردم
اردیده برای دوست گمش آوردم

از سبلی عم و ح شمش آوردم
تا پای مارك نهاد بر سر حاك

(جواب)

ار که کسی ندر هر گر برود
در گمش تو پای غیر هر گر برود

حسم تو راه حیر هر گر برود
من گمش تو را پای ح کردم اما

(چادر)

ور شدت شرم آب رخ خود مردم
در طلعت ابر تیره پهاا کردم

در خدمت دوست چادری آوردم
ویرا که سراپای به روش را

(جواب)

امکند رهبر سایه اندر سرم
خورشید ملك بریشه چادر من

چادر به عطا کرد من دلر من
زین پس سردار دست تولا برند

(روپناه)

از خلق پوش چهره هر جا که روی
نرسیده که منته خورشید شوی

رونده ر من نگر گر می شوی
دل گفته پوش روح ر گونه طران

(جواب)

تا در آن طره روئنده شدم
چونمه که وابر برقع افکنده برح
خاک نعمت پاموه روئنده شدم
من نیز بهان درون روئنده شدم

(گمراهانده)

ای آنکه درون دیده حایت دادم
دیدم که میان سردیه موی پستی
دلرا به تبار خاک پایت دادم
ناچار حکمران برایت دادم

(جواب)

خواهم شکر تک تو را شکش
چون بیست دهان نمیتوانم گمش
خواهم کعبه را بیساک پوشش
چون بیست میان کجا توایم بس

(گل)

بودیم و دوست تار از یک گل
آن یار چو آتش است و آتش چو گرم
هستیم اگر چه شرمسار از یک گل
دو صد گرمی رند شرار از یک گل

(جواب)

هر بود مرا هکار یاد از یک گل
آیدوست مگر تو این مثل شبیدی
سود دلم آیدوار از یک گل
هر گز بود فصل بهار از یک گل

(بیدمشک)

بر دل ز غم رقیب و شکی دارم
لردم ز عراق زلف مشکیت چرید
وردیده روان سبیل و شکی دارم
زیر است که نغمه بیدمشک دارم

(جواب)

ای دوست رویه حامه مشک آوردی
در عشق گمانم که ترا صمد دل است
ورار مژه سبیل سر مشک آوردی
زیر است که نغمه بیدمشکی آوردی

(یاس)

آوم همه شب ز حوج حوتین العاس
تا نگداری امید من یاس شود
دارم تو امید و ره توهراس
سوی تو روانه کردم این دسه یاس

(جواب)

ای یار هریر و عاشق قدر شاس
از سیرت یاس مرحدو باش و جوان
سوی تو روانه کردم این دسه یاس
هنگام مرا و نوسان سوره یاس

(هندوانه)

ای حال تو هندوانه اندر آتش
ارمن حومه هندوانه گر بدیری
وی چشم تو ز کاه و رویت مپوش
کردم علامت چه هندوی حش

(جواب)

تا داد در هندوانه آن گسست مست
نامهر تو از غیر بریدم که پدر
بجان آمد و هندوانه بر خاک نشست
نگرفته دو هندوانه کس در یک دست

(خر بوله)

دام محضرت ایچم حریره
حرانکه حرور از برت دورگی
واندر عووش بحواسم حایره
وانگاه دمی یوسکس حوش مزه

(جواب)

چون یار روان سوی من حریره داشت
آن حریره من حوش مره و شیرین بود
از بوسه لعلم طلب حایره داشت
اما طمعش بیشتر از آن مره داشت

(نیافر)

ای ریک مدیح و دلبر سیمین بر
ارسط نو و روی من است نشان
دادم درایت از میان بیلور
ورتاس من و رلف تو اش هست حجر

(جواب)

بیلور باره داده بودی یارا
گر شکوهات از سپهر بلی و نك است
شرمده رلطف خود نمودی مارا
حوش ماش تکام تو کم دیارا

(نرگس)

در باغ سحر نرگس تردیده گشود
من بیر رحشم دیده اش بر گندم
ما چشم تو اش نای هم چشمی بود
ستان و زیر پای خود افکند رود

(جواب)

این نرگس تازه گریه بر بار آمد
تو هم چو من گشته من چون نرگس
صد گونه سیاه چشم چون بار آمد
چشم من شب رخصه بیدار آمد

(نارنج)

ای عفت تو مرده گرو از نارنج
نارنج هر شناختت ای یک یمنی
پیش تو برید دستها همچو ترحم
ارنده خطائی از شود دیده مریم

(جواب)

چون نفعه گوی دوست نارنج بود
گفتی که من مریم هنگام دمی
از حرکت او بدل بر او رخ بود
رحمی که رسد از تو مرا گنج بود

(نارنج)

تا یاد ریح عفت اقدام
ستان من این ریح و بیکار دگر
هر تو ترحمی ای پر ریح دادم
اروس ترحم عفت کن شادم

(جواب)

چون داد تو نعم آن پری بیکرمست
گایں بوده ترنجی که دلچایا در زم

پک نکه پنہاں بہ حقیقت پوست
مہاد وزمان کارد کفیدہ دست

(لیمو)

ای کل سچل ارطراوت ستات
ازہر تو لیمو مرستم بمی

ار چرخ گذشتہ مرہ ستات
سرانم کن ز لیموی ہسات

(جواب)

این لیموی کہ نفعہ خانان شد
صغرائی عشق را بہ نحو بر حکیم

شیریں و لطیف و نازم چون جان شد
درمان ہزار مرہ بدو مای شد

(فارنگی)

ای دوست بہ شرح غم دلنگی
ارونک زمانہ و زیدونک حسان

آغار ما حسکارت بکرنگی
عصہ چہ جوری ہوش ار ایں مارنگی

(جواب)

این میوہ کہ سازوی تو ہر گشتی
حور دیم بیاد غم رویت اما

درمان دل عاشق دل گنی
بارنگی بست بھتکہ برنگی

(سیب)

ای قد تو در گلشن جان دل امید
دادم لہور تو صد روسہی

حلت چو سفی کہ در باغ دمید
بس کہ چور حسار تو سرخ است و سفید

(جواب)

ای آنکہ ترا پیچہ شیری باشد
سیب تو قبول کردم اما ترسم

در حلت عمت مار دلبری باشد
این راست شود کہ سیب سپری باشد

(انگور)

ای دوست روح بدیدگان حورم دہ
موسوی تو انگور مرستادم و تو

ور عمت خود شربت کا حورم دہ
ار حمام لب دادہ انگورم دہ

(جواب)

ای آنکہ دلم و هلق شیدا ساری
گر جدکی شراب گرد انگور

انگور دہی مادہ بھما ساری
ور جدکی ز حورہ حلوان ساری

(خرما)

ای دوست اگر اہل وفا خواهی شد
خرما دھمت کہ گر ارادت داری

ور مردم اخلاص رخصا خواهی شد
خرما چہ جوری عرت ما خرما ہی شد

(جواب)

ترسم که ازین محبت پهباسی
خرمای تو میخورم ولی میترسم

در کوچه رسوا زدگام حوایی
از خرمائی صکلیجهام ستایی

(گلاب)

یک شیشه گلاب از معان دادم من
اشکی که گل از رشک ریخت ریخت سحاک

ای آنکه ر ندگیت آزادم من
در شیشه نمودم و مرستادم من

(جواب)

ای آنکه محقق بود در عالم سمری
وادی درای من گلابی چون اشک

وز هر دو جهان بپشم من حوثری
معلوم شد از گریه من یحصری

(شراب)

تا با هر عورت شکستیم تا
توری می گلرنگ همی خوشی کما

از دام عمت مروی بختیم تا
از جام عمت محروبه مستیم تا

(جواب)

زین ماه مرستادت ای رشک پری
چون برگس مست یستم تا محار

من ماحرم بسی که تو بی حوری
بوق و چو پژمرده شدم دو گذری

(عرق)

ای کشته گل از رشک جمال تو عرق
قدری عرق از مهر مژد لب تو

وز شرم لب شراب کرده است عرق
چون گوهر اسلاص نهادم به طلق

(جواب)

ای لاله جون ز چهر رنگین شما
وداده لب پیاله را بومیدیم

آمد عرق از لطف جهان بین شما
گفتیم بیاد لب شیرین شما

(قناد)

ای آنکه تورا همیشه در بر ظلم
من قد مکرر آورم پیش لبنت

ور لعل لبنت همواره شکر ظلم
ور لعل تو دشام مکرر ظلم

(جواب)

از سهل بود قطره بیمان زرد
قد آوردم به پیش لعل لب من

وز حلق شود زیره نکرمان مردن
باشد یمثل لعل سوی کان ردن

(چایی)

این چایی که سوی ماه چینی دارد
دادم محصور آن نگاری که چوم

چون رابعه تو پای ناسرچین دارد
هر گوشه هزار درد بر چین دارد

(جواب)

بزیار خود از مهر فلک فرساید
در خوردن جای بود حال جایند

آن بجای که داد هست والا ایست
اودهر تو هم زدم و دم کردیمش

(ترشی)

دادم زبانت ترشی محصری
ور شیرین دل خوردند را پیری

ای آنکه زبای با سر چون شکری
ترسم که در آینه بهیسی روح خود

(جواب)

مفروش به طعناکم چندین ترشی
تو کدگی زسام از این ترشی

ای دوست هر تر لب شیرین ترشی
من تند زبانی تکم گز خواهی

(گنز)

یعنی که اگر شسی بیانی مرم
هبرات راگری نگوری محرم

گر در آن حال جهان تخته برم
من وعلت را حالی بهروشم

(جواب)

در عرصه عشق گره آمک زجر
هرگر نکند با ت هرورون گز

ای مست لب چون شکرت دختر زر
آنکس که شبنی یک گره و پهر خورده

(نقل)

شد اجل محاسن مرشاه و مسکن
ما کام تو بر ناستد از ص شیرین

چون نقل من دلشده از حورین
در برد بومن روانه کردم نقلی

(جواب)

دادی ر برای دوستات منلی
ای دایه لا قدر صاحب منلی

ای آنکه بگناه در کمال و عقل
من بوسه طلب کردم و تو نقل دهنی

(قرص)

ای قرص بگیر و در صفاش بگر
ماند لب چاشنی آره بشه

ای برده گرو عارصت از قرص قدر
چو بروی تو قرص و چو دلت سحت بود

(جواب)

ردم زبان همچو شکر بر بادام
آنقدر مکیدمش که شد آب سیام

آن قرص که داده بودی ای گلک حرام
چون علم لب تو اندر او دایم

(شکار)

در دشت شکار آشکاری کرده
امروز شکار و شکاری کرده

ای دوست بهین بنده چه کاری کرده
دادم زبانت که داد همه کس

(جواب)

تیری که روی بران شکار اردشت
و در تیر خدمتک به بازارم شست

ای شیر رعیده زاهران مست
گر تیر بگماهد عدای نکست

(پرسه)

چون نره و مرغ گفته دریاں شما
هستکز صدق و صفا شود قریاں شما

ای آنکه دل عاشق گریان شما
این نره به جای من و کالت دارد

(جواب)

بیت نکند ز چک گرگان تنویش
کامنده سلیل بدیه کودک حویش

ای عمره تو چو گرگ و چشم تو چو میش
این نره چو گوسبد اسمعیل است

(ماهی)

عشق تو سرور جان مسرور من است
آن ساق که ماهی سقنور من است

ای آنکه رحمت دیدگان نور من است
ماهی دادم که بر دو چشم من

(جواب)

دادی و برای دوستات ماهی
حیران شدی گفت ارتعجب ماهی

ای آنکه بر آسمان حویش ماهی
در دیده چو دیده نکس ساق دلم

(چاقو)

چون حربه داشتی که مارا نکشی
تاسر پیری و عشقاری حویشی

ای آنکه نکسار عشق با عقل و هشی
دادم درایت ای پری رح چاقو

(جواب)

چاقو داده است بر من آن عبرت ماه
با این چاقو بر من ایشاء الله

لا حول و لا قوة الا بالله
دست ستم و روان ند گویان را

(تسبیح)

دارم سخن گنایه ماند صریح
بر کوچه بود فرق شما با تسبیح

ای کودک شیرین سخندان طبع
تسبیح و من بگیرد از راه وفا

(جواب)

وانگناه کی سئوالکی حام و قبح
دیار به تسبیح تو دارد ترجیح

ای آنکه برای من هستی تسبیح
چون دام پی دام منی در ره خلق

(تسبیح یسر)

معلوم الاسان لمن حسر بود
در قول خدا یسر پس از عسر بود

چون تحمه باعابل ما یسر بود
یسر آوردم برت پس از عسر هراق

(جواب)

یسر تو درخنده تراز درتین
یسرت بهسار ماد وینت بهیین

ای شاد ز نجه نولهایی غمین
چون یسر برای مخلصات دادی

(شانه)

خواهد که هوزنق مشکویت برید
سر سینه رآخت نکوشت گوید

آن شاه که از عراق مویت برید
بگذار که موهر حدیث عم من

(جواب)

این شاه هور دلوارش شده است
زیرا که صبا محرم رارش شده است

موتی که طک حریجه نازش نقد است
آسان بدم به پیجه نامحرم

قطعه

چند چیز آورده ام که نامشان هم حمل
لو که از اشک در دراز حصار و لعل از حور دل

بر تاز حاک رامت ای نگار سنگدل
سکر از شکر شراب از شعر و مشک از بوی کک

فرد

هر از آن بگفتی ماند که هر عاشق داد گس

بمیر از صبر و حسن و لطافت حور و یاران را

چون شده به ایسای نسوی نار مکن
آغوش لنگاه را بر سر مار مکن

چون آس نگر در خویش پرواز مکن
گردست تو در دامن نسوی برسد

و آنقدر شطرح عریضه دارم شسورور
افتاده بر روی حاک بخش چون دور

در تخته غم نشسته ام تا عم و سور
چون گنجه شیرازه صرم او راق

عشق تو چو آبست گل را با احتیوری
در عرصه شطریح مگویی فردی

ای مات روح تو شاه سواران کریں
حال تو پیاده ایست همراه که گشتی

رحاک درش هم خط و هم رو بود
در هر روزی بروی هم رو بود

آینه جبین که پردل و کم رو بود
هم درد شد مرا ولی در ناری

نودست گره همه بر بخت شست
شکست سگر مهره مهرم شکست

آن نفس حریف و دد نار بگرمست
یک حال رو فکند و صد مهره من

دلدار نگارین طریقی بودی
معلوم شدم گنجه حریفی بودی

پنداشتیم شخص حریفی بودی
وقتی دیدم دلم ناری مردی

ای ترک چرا سار غرور آوردی
من دیده خود نگفتم نام در نظرت
در این طاری دلم بشور آوردی
تویی گوئی چرا هر کور آوردی

ای آنکه مرا همه تمازگنی
ای کاش شوی عاشق ترکی که غمش
همواره برویم در غم بازگنی
هر صفت ندمد دیگر ما بازگنی

ای آنکه نکردی سخن عشق ادراک
ریب شیوه پیرهر مبادا روزی
تا چند گشتی باشقان تیغ هلاک
عاشقی شوی و خون تو ریودن هلاک

چشم مست شوخی آمارد می
از کلام و خنده دشام و گله صرف و کایت
و رنگاهی کارما سازد می
شور و شیرین تند و تلخ و ترش و تیراست آرایش

حانا بدل اوچه مهربانی نکسی
با اینکه رمانت از شکر خوشتر شد
بر سوره مهر میربانی نکسی
اصاف چه شد که خوش رمانی نکسی

ای آنکه دهان چشمه کوثر داری
مانندی دشام نوسازد دل می
وز لعل لب فد مکرر داری
ریزاکه زبان سان شکر داری

آن رلف و بنا گوش و ابرو نوراست
رمانت تو چو قیراست و بنا گوش تو سیم
یا خود طلقی ارشه و طور است
یا ناله مشک و بیضه کاهور است

ار سیم بنا گوش تو چون ریخته شد
هر سا که دلی رهاشتی بود بر او
این سیم بشک و صبر آبیخته شد
مسامد گوشواره آویخته شد

چون ار سر زلف آصم آب چکد
گوئی به بنا گوش وی از صرتر
دائم و شد لؤلؤ سیراب چکد
در سیم غمی قطره سیماب چکد

باف دلدارم بویه چشمه ناع اوم شد
شکل ناهت ساختد از سیم استادن چینی
یا که چاه و مرصه ادر و صه بیت الحرم شد
دست چمشید کیای ردت و نامش عام حم شد

خواهم صما و نه بر آن نای ریم
چون مستی من از می عشق تو بود
و روحون جگر خام می صاف زیم
ار هستی حویشتن چرا لاف ریم

بوی حوام میان او اما
گریه میانگر چشم ترش بی
بوی در این میان می گشد
ماله بر خط شو بداد دلش رس

(قطعه)

ساکه بزد بزد را ماد
شاهد پشت پرده را ماد
یار هر عفت کرده را ماد
آهوی تیر خورده را ماد
صوی سر سپرده را ماد
ون فرید مرده را ماد

چشم آسیدیار را ماد
کودک شیرخوار را ماد
مستان بهار را ماد
برعکس آبدار را ماد
لب لعل نگار را ماد
لؤلؤ شاهوار را ماد
عزمه روزگار را ماد
سته روز کار را ماد
سیم کامل عسار را ماد
هرج سیمس بار را ماد

(از عبدالعلی خان نامی پالتو خواسته)

باید ر ماه درخنده صو
حالت چو ماء معسند رو
نموده رگت عذاب درد
گوت القابی است نکدم شو
حر این دل که دارد سردت گرو
شب و روز ناند بهد پاندو
دستی شود با ککاش جنو
سورد نش همچو پشم ارانو
ر الطاف وای یکی پالو
شود بر تمم حانه عشو
الا تا بود ماست گم از پلو
حسود و در کام حوان چو حو

سی لو خلوت است از افشار
گه گماید حجاب رگه بندد
خلوه ها میکند پرده حس
میگردد ر دست تیر رسان
حرفه دارد همیشه اندر سر
گریه دارد همیشه بهر ذکر

تیر و شتم تو او گرفته قرار
حای پستان می نکد انگشت
لاله رنگ رنگ از روی بند
چشم شوحی گشوده روح خلق
از تسم می شکر دیرد
جز ناله‌س سعه می شود
اول و آخرش سایان بست
گرزها می‌رند بر سرش
محکش میرند هر شب و روز
العرض اینکه گفت پروانه

ولی سنا ای که مهر گفت
گمانت چو کوه منی دیرپای
زیا بود حوشه ککاسان
حاک عوت هست عرسی مرا
نودای که این مده را هیچ بست
دگر راه دوری که دارد نه پیش
سرما شود سیداش چاک چاک
شب از سورش این دم شهریار
چه باشد که روی عایت حکمی
که گرم لطف تو مستطهرا
الا تا بود درر چتر ر شب
عدوی تو گندم صفت در آش

| | |
|--------------------------------------|--|
| تارشته مهرت بگلور نیتیم | سرورشته کار چرخ شد در دستم |
| ایر دشت نار بود احلاص من است | کارده نار همت پیوستم |
| نصفت شوم ای گلمدار سپین تن | گمی صورت تو قطع است سر بند گانی من |
| قرآن سرت شوم یا عالم بین | در دست هراق خویش یا مال من بین |
| روحی فدایک بیتومرا کار مشکل است | بر خاطر هر چه تر تو این بار مشکل است |
| بانی است وای زندا میجو اعم | گورساند روه لطفه بدان در گاهم |
| دودت بجانم ایست نامهربان من | ریرا گنی تو مایه ریح است جان من |
| پیش مرگ شوم ای نصت مر حده چین | که علامیت به ارسلطت روی زمین |
| عریس حداد حرتویک عریز دارم | رفیق هم حرتو حرج چشم اشک بر دارم |
| مطاعا مشعقا تا چند نعلت داری او عالم | ببین مورار دوت گیتی پریشانی کرده او عالم |
| رفیق من مه من یار من جعلت هداک | گرم تو دوستی اردشمان دارم باک |
| هدایت شوم بیتو لر عمر میرم | ندام عست دور تاشک اسیرم |
| را دریا عروس نشاط همسر شو | ولیک باحر ارحال این برادر شو |
| قله گاه سال و ماهت تا اندر حده باد | دشمت در گریه لعلت در حده باد |
| حداد ویدگارا ترا در دو عالم | ماوریک اقال حواصم مسلم |
| میرسانم بجز عرص حضور | نده راز مظهر مهور |
| دوش ایلیس گفتم محصل را | که ریجی بود مرا تشویش |
| بسکه ایشان دروغ فرمودند | من ره راستی گزتم پیش |

(راجع بعباس نام)

عاسی مارواح شامی دارد
 این در حراکه حساری را بین
 در کشور حسن کج کلامی دارد
 در حوص بلور حرد ماهی دارد

(در هجو استاد محمد دلاک)

استاد محمد آجککه دلاک بود
 مفرص اجل تسه عمرش نبرد
 همچون دم تیج خویش ناپاک بود
 در دشتتر من رحم دلش چاک بود

باید نگرست تیج همچون پیشش
 گر کند شود کند بهم نرپایش
 تا آخر دهم رطع حیر اندیشش
 در تیر بود تیر دهم نرویشش

(درهجو استاد رضای نجفیان)

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| وزرقه بخش جلد او پشاشم | آزوشه مهر جهان او پشاشم |
| بود آره حکمتدیریش او میباشم | بامه ایر میحکمت سوراخش |
| طوبان بلا نطقه هوشش شکسته | استاد رجا جو پردر باری دسته |
| و امیر درخانیاش توانیک به حسسه | در ششدرشم بطاس ارمهره خاد |
| اسب نوحان زهر سواری گیرد | چون سو بهی ون سرباری گیرد |
| آن کیست گویی به اختاری گیرد | تیج تویدست جسم جسم توشود |

(درهجو میرزا بابا طیب خان خالی)

| | |
|---|-------------------------------|
| حکمتیست برود روح همجوری | طیسی ز حال آمد پری |
| و مدانش آویزه سینه بود | سرو یوز او صیحو نورینه بود |
| سینه هوش همجو سرای من | مشخصه رخش همجو صرایی من |
| ولی موه شامه از شطرب | کسور همت سال است کو خواهد طلب |
| به از سطر شامه از صر را | به از بول شامه او نص را |
| سیادت بهود سینه ناصر سیک | پدر بر پدر عام نوده است لیک |
| ز مادرش باید به پرسم که گسب | همانا یقی تعبه سب بست |
| که او محترق خط صر استی | و زردی رنگش هوید استی |
| باید دگر دهن جردع نگار | چو گوید رخش از حساب آشکار |
| برای مرهبان ایگا شود | زبانش چو در صه گویا شود |
| که سورد تراو خطی و بدمشک | وسودا سرش آینه گشته شک |
| و یاد بر سرش خود پسیر من است | تو گوئی که تودش قرائط من است |
| که پردوش جرح است برهان او | مگر قبل صبح است برهان او |
| رسی صری اندر شتابه بقر | چو عاشقی بگیرد از او صه صر |
| سطلش رود صه سار من | گوش خط به تک آید از کار من |
| که از گوش آمد ورا نار عام | ندانم کهرا داده گفتد صام |
| که ایوی حوران ساختندش برون | گیانم بود گری از مز کون |
| که آنا چگونه بود شکل گور | مرا سالها مگر بدشام و روز |
| قدی صحت بارک نمی سرقدانت | کوش بدینم رخی وود داشت |
| که در پیش قول است دم سردیش | به از حس بول است و خردیش |
| روم بود او فرد سارم علاج | مرا گفت تحلیل جرح مراج |
| سجهای صعدی شبون رواست | نگفتم دوا جتر از روی صلاست |
| از او داروی شرح رون میجوی | طیسی که او خود بود ز روی |
| این اشعار بویاب از دوره جوانی ادیب و علاقه منسج هم می درکار است . | |

فهرست

دیوان بهرست تریب تهنی حرف اول از مصراع بحسب قصیده و قطعه و عرول
و رباعی و مثنوی و مسیط و مرکب است و هر دو ملحوظ و از رساله های متصل حروف بحسب
از عنوان رساله مطابقت است

ما اوئه الالف

- | | | | |
|-----|---------------------------------------|-----|--------------------------------------|
| ۱۳۰ | ای شده نوره پس بدیره دارا | ۱۷۵ | آوج ای یاران که طومار معارف پاره شد |
| ۲۶ | افران دیوان سرا لغت مرابن دیوان | ۱۷۹ | آن شیدستم گر پیشه یکی شیرزبان |
| | که برد | ۱۸۳ | آن شیدستم که از هومر حریصی ز اهل درد |
| ۳۹ | از و اس و و اسرار فردی نیست | ۱۸۹ | ای خداوند نثری ای آیت معروف و فصل |
| ۸۶ | اما نگار دل آرام و ارنک شه آشوب | ۱۹۵ | ارحاک ری در گوش حای |
| ۸۴ | ای نگهبان آیین ای دلبران در حروب | | • ارس مکتوب داسم که دندانم عی دارد |
| ۸۶ | امور که حیا پی مشرق طاف تمام است | ۲۰۳ | آن شیدم حیمه ارشاه روس |
| ۱۰۵ | القدر امدعی العموم که دردی | ۲۰۵ | ای و درای عظام انکه در این ملک |
| ۱۰۸ | انکه دادم کند نور طلم | ۲۰۷ | آن لاله روح از قصب سلب دارد |
| ۱۱۰ | آن شیدم چو او اما اسم مستغری را | | • از سر این شهریار باح دارد |
| ۱۱۱ | او الفتح اسکندری گفته است | ۲۰۹ | آمد رسعر موکب و الای رلیعهد |
| ۱۳۳ | ارادمی که پدیدار آشت هوش بحسب | | • امجدی در رشوه خوردن اهل حد شد |
| ۱۳۰ | اسار فاسلان سحور کاء ملک | ۲۱۰ | از سیر ماه و زهره و کوان و او ز مرد |
| | • ای ارنک ارشاه حرگاد و لایف | ۲۱۲ | آن در حوی که چون رحاک مرست |
| ۱۲۵ | اما امیر جوان بحسب شاه ری که کنور | ۲۱۳ | آنرا که پدر تحرمت و فصل بیاموحت |
| | • این که نویسی مرح طلعه بوراست | ۲۱۴ | آن روز که مه شدی سیداستی |
| ۱۲۷ | امیر دشته سر پیوه هر چند که پکتار است | | • ای میر اجل وزیر عدلیه راد |
| | • ای حصر رمرک هر دو حستیم سعات | ۲۱۵ | احلاق تو ر حلق مرسی باشد |
| ۱۲۸ | ادمار و هر طرف نس رو کر تاست | | • اردست تو منده را همان ماید کرد |
| | • ایام جوانی شد و آن ناز شکست | | • امسال حلق تلخی از بیج گذرد |
| ۱۵۵ | این نه بی که چو هنگام بهار آمد | | • آرا نه دلان گوش بمائش دادند |
| ۱۶۳ | ایا سیم سحر یا نه شارک هر دو | | • آن حال نگر که حلقه برمه شکند |
| ۱۶۵ | امور دل هوای نشاط و طرب کند | ۲۱۶ | ایشاه جوان نامه من چون شد |
| | • ای ترک پارسی سخن حلص زیاد | | • از ریر بقاب آن روح مه میناند |
| ۱۷ | ای عسری عصای صفاهان رس برود | ۲۱۷ | آنکس که تدیو و عول همخوانه شود |
| ۱۷۳ | ای دحز جوهر مدین طبع طند | | • او حارن شه در حگرم کارد بود |
| | • ای حضرت بودا و خداورد جهان | | • ایرانی اگر سام برینک باشد |

| | | | |
|-----|---------------------------------------|-----|-------------------------------------|
| ۲۵۴ | امام عصر چرا که نوازه گاه بخار | ۴۶۶ | ابای مکرمد ممتاز از قوم |
| ۲۶۶ | ار چون پیلان مست آمد عرار کوهسار | ۴۹۹ | اگر نمودند آل زیاد و بوسطیان |
| ۲۷۲ | ای عقیل دوری تو در اولین ظهور | ۴۰۰ | ای خورنده دوا بر سر ای کهن |
| ۲۷۴ | ای مولد فرخنده دارای جهاندار | ۴۰۳ | ای ماعده دیر دوستم و دور اوطی |
| ۲۸۳ | ای معجز دردمان تیمور | ۴۱۷ | ای پسر پادشاه کشور ایران |
| ۲۸۴ | از دست برده است مرا دایه حیر | ۴۱۹ | اندوین همسایگی دارم یکی مرد کهن |
| ۲۹۳ | آمد نعر و هزیر و حرم و بیرون | ۴۲۲ | از دستم چرخ شدم که ناگهان |
| ۲۹۶ | ای حلت محبت خاکش هیر | ۴۲۳ | ای دریا کهن را امریک و عمروره نگ |
| ۳۰۰ | اگر از جهای محمد علی شه | ۴۳۱ | ای تخته کمر و جسم ایسان |
| ۳۰۱ | این دتو شایان و رعاست سراوار | ۴۳۴ | ای اهل رماه پند گریه |
| د | آلود شاه دامن خود با خون | ۴۳۵ | ایو ال کمال کمالی حدایگان من |
| ۳۰۶ | امیر راته مهین فتح سلطنت چون شد | ۴۳۶ | انصرت مستشار و دامای رس |
| ۳۰۷ | از حکایات سال سجد و نه | ۴۳۷ | ایدوست یا مسد اوقات عیب |
| ۳۰۸ | ای آنکه مردم گیتی بدو گوهر و لعل | د | ای هر خدا مرا معصوم رسا |
| ۳۰۹ | امیر حشمت جانو کش آنکه در گیتی | د | احراب ماهه اند در حله حور |
| ۳۱۰ | ای یاد تو مرهم دل ز دیش | ۴۱۲ | ای آنکه بحوران همه سرداری و |
| ۳۱۲ | ای سته بی طاعت پر دامن کمر خویش | د | ای آنکه چرخ مهر حورشندی و |
| ۳۱۳ | ایا حخته دبری که کلاک مشکیت | د | امروز هر آنکه خاوه اش باشد و |
| ۳۱۴ | از حطای آسمان بها به آن بی که خلق | د | از دو چشم آب دگر گشته جاری حور رنگو |
| د | ای آنکه بیکه گرفته آسمان شرف | ۴۱۷ | آفتاب آمد سر بر آسمان پادشاه |
| ۳۱۵ | آفر ای ایرانیان ای مردمان ناشرف | ۴۶۵ | ای مولا السلطنه از ملک |
| ۳۱۶ | ای حم شده چون دال ترا پشت و کعب | ۴۶۸ | ای رسلطنه دار الملک ایران ماه |
| ۳۲۳ | آفرین باد بر سرش الملك | ۴۷۰ | ای با حسی زوب بودا گ سرفا |
| ۳۲۴ | ایواحه اختیار و سردار برک | د | اما سیم صا باور و داحه گوی |
| ۳۴۰ | از عدل خویش قائمه ساحت دو الحلال | ۴۷۱ | آفتاب سب باج شاه شاه |
| ۳۴۵ | امیر باغم بدرت نکاست همچو هلال | ۴۷۲ | ادب گفت و اندام منک و پندک و |
| ۳۵۲ | انصا گرهت افاد بر آر گوشه نام | ۴۷۳ | الملک ملک فصل آنکه جوهر |
| ۳۵۹ | آنکه گفتی ملک درویشی به من لپگر گرهتم | ۴۷۴ | امروز حاد انا طرف هنگام پدید آمده |
| ۳۶۳ | ای برق نژاد آهی اندام | ۱۷۵ | اگر بو ژرف یکی سنگی بدین نامه |
| ۳۶۴ | ای دیر حضرت ای سری که دگر حیرتو | ۱۷۸ | ای آمده خاست روی باور سه |
| ۳۶۵ | آل عباس را نقل رسید | د | از کرده جو خوردند در گه خود عوطه |
| د | ارشد النوله ای که پیش است | د | ای با چو کاهی و ... |

| | | | |
|-----|---|-----|---------------------------------------|
| ۶۷۵ | آئین نصیری | ۴۹۰ | ای ملک ارهنتت سرسبز شد ستان گیتی |
| ۶۸۳ | ای کلاخ بهارستان سعفت رچه وارون شد | ۴۹۱ | ای ستاده یرم تحقیقت |
| ۶۸۶ | ای ارهط علی تراچرخ نکام | ۴۹۲ | ای مالکراهه راندم این آیات |
| • | ای آنکه جرح مهر حورشیدی نو | ۴۹۳ | ای سوده برتر از عرش دیهیم سرورادی |
| • | آن همت حطی که برنگارید | ۵۰۲ | اگر یکتا نگوی دودیاران را طیبستی |
| • | آن شبیدم که در این روز یکی روه رعت | • | • ابوالفتح جان ای که ایوان قدرت |
| ۶۸۷ | آن حمیری را که آب سلسیل | ۵۰۴ | ای که بهرین دردلهارا پر شک آیدهمی |
| ۶۸۹ | ارقول و کیلان بدلم باشد هول | • | • ای حواحه عون سلطه ابدآوری که بیست |
| ۶۹۰ | اگر از حرقه کس درویش بودی | ۵۰۵ | ای ملک لا حورده گرمی سگری |
| ۶۹۱ | ای درخت سر اگر زوری بدست باعنان | ۵۰۹ | ای مسبحای زمان ای که با عمارت |
| • | ای کودک بوراده که پیران چهارا | ۵۱۰ | اول که مرا تمام خویش آوردی |
| ۶۹۲ | ای ظهور تو در جهان پدری | • | • ای دروست حرر بودی و چیت شدی |
| ۶۹۳ | ای در بیان مدح و صفات کمال تو | • | • ای مانده نگور رنده آرنی کسی |
| • | • آنکه در گاهش ناچرخ همی گوید | • | • ای آنکه بسجیع شان صدر تویی |
| ۶۹۵ | ارادیت الممالک اندر یاد | • | • آتای معین برم تر از آرد شدی |
| ۶۹۶ | ای از تو مرا گوش پرور دیده تھی | ۵۱۹ | ای بس هم و باح کسی و اورنگ تمام |
| • | • ایضا گو با سلیل احمدی | ۵۲۲ | ای در طریقت عشق بر خلق گشته هادی |
| ۷۰۰ | ای ملک کامکار و شاه حراست | ۵۲۴ | ای که گیتی همه حساست و توانش چون روحی |
| ۷۰۴ | ای دوخته بر قد تو دینای صدارت | ۵۴۸ | این چه مشروطه محوسی بود |
| ۷۱۲ | ای فلاں تاره عروس چومه آوردستی | ۵۶۱ | ای تاراج عقل و دین چالاک |
| ۷۱۴ | آوج از نور سپهر آه و افسوس و درغ | ۵۷۵ | آئین فراماس بهراموشعانه |
| ۷۱۵ | افضل الملك دروغی و ادیب روزگی | ۶۰۶ | آرمندی هوا پرست و حبیب |
| ۷۱۶ | اشعار راجع سلم رمل | ۶۱۱ | ای تاج خدایگان اعظم |
| ۷۱۹ | اها حمر تفتانك السبع والنصر | ۶۱۸ | ای طرارده اساس حرد |
| ۷۲۰ | ایام حرت من حد مقوله العصب | ۶۱۹ | ای محیر المظنه ای جان پاک |
| ۷۵۶ | اعلان مطبوعات ارمغان | ۶۲۳ | این چه الملك ای نور چشم |
| • | • همت ای مدرسه عربیه | • | • آن شبیدم که رویی عیار |
| • | • ای منشی وادشاهراهه | ۶۲۶ | آه رسیده شعرا و مرصع |
| • | • یارده این حر گشت یکی از اصحاب | ۶۲۸ | آن شبیدم که گشت پشه نیک |
| • | • دیوارده ای سپرده طریق حساب حق | ۶۴۴ | ای تاره عروس مهربانم |
| • | • یارده این گهر را نیم رخشده که کان شرفست | ۶۴۷ | آن لحظه که در میان خون حمت |
| • | • یارده ای آنکه بلبل حقه مرحمانی | ۶۶۶ | ای آن شهر یاری که دیهیم و نعت |

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲

هفته از دیر بخواهم رفت در گمه که می دایم

ماتوله الباء

۱۳ ناخلاق چون حدیث کسم را من ستاره ها

۱۴ شارت باد سلطان عربی را

۲۴ نود و العنسی عطسی محل و شیعی نامور

۴۳ بردار روح هفتشکین ندرا

۵۵ نامدادان حیل مرغان چمن با عنایت

۹۴ باغ پرورد چمن پندرام است

۱۰۲ نه بخواهد گشت هر گز کار دیوان عدالت

۱۰۷ یا که ملت ایران حقوق خویش گرفت

۱۱۴ نگر در پارس حصاری ز پارسا گرد است

۱۱۵ صلح به حال بیدان بود

۱۲۰ بیگانه بچو شد رئیس قومی

۱۲۳ بچاره آدمی که گرفتار عمل شد

۱۳۱ مسکه از جهت خویش ما موسم

۱۸۸ در ادیان بهمان اعتماد کی شاند

۱۹۵ بوسه شیرین اگر زان لعلم ادرا می شود

۱۹۶ باد نوروزی مستان مشک و کامور آورد

۲۰۵ بی صیبت از آرو باشد نیگی

۲ بار خدا یا بگیر سایه خود را

۲۰۶ پلای آل علی هر که روی زاری بود

۲ بدرگاه دانش که باشد که ارم

۲۰۸ نام حسروی این داستان کسم آغاز

۲۰۹ بحر رحمت آسمان مکرمت شه کامران

۲۱۰ هنگام تقاضا هر که حال چو دانا روا

۲ ناحط در رشته بر این طاق لاجورد

۳ میسی نگو کر حرش پی سرد

۲۱۱ نخوان و خجالت که رشک دور

۲ بر سایه شاهی که مهر از پر بوس را ند

۲۱۳ حرات دوش چنان دینی که صدر حویان

۲ نگر جمال مستطاب الدوله کافان

۲۴۲ مارها خواندم ز قول بعضی از بحر

۲۷ بحق باغ فلک ساری شاه مهر سریر

۲۸۰ سر رویت نگار من و من شفته وار

۲۸۱ بار خدا یا حوی که ناطل ابرار

۲ دستش گاه نع و گاه طابه

۲۸۲ نه واقه و نه ناله و نه باه

۳۰۲ ناماصر ملک گشم از کشور فارس

۳۰۸ نود عمل حسین بردات هوید دانش

۳۹ شکرانه آنکه بردار پاک

۳۴۶ یا که بیگمت ای نگار حور جمال

۳۴۹ بار نگشود صادق سم

۳۵۶ بچرا گاه چو بر شد سپه انجم

۳۶ آنکه عد عرب حفت شد بدد عجم

۳۷۰ بر آمد نامداران مهر روس

۴۰۱ عدال ای بخت اهر بدون ساری باغ بو شیران

۴۰۵ بماند نام گسار زده چو خاوندان

۴۱۴ ماران از اروپا گشت روش

۴۱۵ آمد نامک ماشری نگردون

۴۲۷ نگشود ماغان نود و من نور چمن

۴۳۴ تا که رشک گلستان شد است خاروس

۴۳۹ سورور از رسم حدیث تو

۴۴۲ با ناز آفتاب از روی این رخ گمشود

۴۴۹ باد بود روی درون گن طابه دانده

۴۷۴ دیدم امشب حشر و عس بر روی

۴۷۷ روحی رضاحان یک رخ بر گوی

۴۸۱ تکام یا که نگاه وره مرگنی

۴۹۴ باشد بوشه حوشه در ناز آفتاب

۴۹۵ سردار آمدنگوین که آیه

۵۰۳ پس حمان روح حوضه و مصعبون

۵۰۴ بخاشی رضاحان دکمه نگوی

۵۰۹ تا که عهد روحی شیوه در که حوی

۵۱۰ بوی صند بر رویه بتشدی

۵۱۲ بر حویوشه از رویه گشود

| | | | |
|----------------------|--|------------------|-----------------------------------|
| ۳۴۸ | پایم شده همچو سررستای در گل | ۵۶۵ | ناد حراں وردستان مصطفی |
| ۶۹۱ | پادشها جزرواقی گسندگسری | ۶۰۸ | بام خداوند هر بود و هست |
| ۷۲۶ | پیوسته فرهنگ فارسی | ۶۰۹ | بام پدید آور هست و بود |
| ما اوله التاء | | ۶۴۲ | بام ارد و امشاپندان |
| ۱۷ | بایدارالملک عزت گشته نام فرما روا | ۶۴۵ | شهر ارمی داستانی مختصر |
| ۳۲ | تقدیم دوست کردم تصویر خویشش را | ۶۵۰ | بازتاب روس پیداد کرد |
| ۱۰۴ | خادریان لوباش تقسیم شد وزارت | ۶۶۶ | بام ارد آن سرورینا نگار |
| ۱۱۱ | نامحمدعلی شه فاجار | ۶۸۵ | نحوان اسامی و العباب گفته رایگر |
| ۱۱۴ | تقدیم دوست کردم غرقاول محبت | ۶۸۶ | رو مولد محمود سیدالشهدا |
| ۱۲۷ | بوچون بهاری و گیتی چون باغ و ماهی درخت | ۶۸۹ | هر که حور نکردی نمی توانی |
| ۱۳۲ | تا که سردار اسعد اندر ری | ۶۹۰ | نشود گشتی از این هوا سرد بود |
| ۱۳۷ | باش افلاک آن بخت پیکار زد | ۶۹۱ | راه اچرخ زبم بچه نه بیروگرچه |
| ۱۶۹ | تاریخ حاکی ای درخت برومند | ۶۹۲ | هر کس گل میبرد زحرکه تو |
| ۱۹۴ | تاخام پیروزه مرا یار فرستاد | ۶۹۳ | بوسه ای آفت زبم برسد |
| ۲۰۷ | تومپدار شه مظفر مرد | ۶۹۴ | بدر احمد اسحق فلک سوده حسین |
| ۲۱۵ | تاوری ما ر دست برآورد رسد | ۶۹۳ | بندام بنده ولی زحردهم |
| ۲۱۶ | تا رخمه تو بعهه دستار شود | ۶۹۷ | بانت و نای محاکم نصیب استقامت |
| ۲۸۵ | تاکی ای شاعر سخن پرداز | ۷۰۱ | بود پیری کرج بکشور روم |
| ۳۵۸ | تاکی هر دو بان سحره در نای باشم | ۷۱۲ | مرا در پدر ما اگر ردینا رعت |
| ۳۶۱ | تا ندای کاشفین سودا چه سودا بدو حتم | ۷۲۱ | مراعت شمس الحدود من سموات القنود |
| ۴۳۲ | تا ریح خلوص شه مظفر | ۷۳۰ | هو سی حاتم بنان از اسم اعظم |
| ۴۵۱ | تا ساقی میخوارگان درخام صهاریمه | ۷۳۱ | خوارده برو دکان طبعان نگیر انگوری |
| ۴۶۱ | تا تارکاته آری بر نامه دلخواه | ۷۳۲ | پارده پادشاه غزل و شهربانی چکم |
| ۴۶۳ | تا که در بر ارجمته و عهده ربه ماه ارسه | » | پیداستاده نقشه حارث را |
| ۴۷۲ | تا سپهر ارشطرح هر | » | داری در سر پیری ماداری چرا |
| ۴۹۷ | تا تحت ماتاخ هنی گمت که ای امسرکی | » | بورده برای عرسه اندن هدایا |
| ۵۰۲ | تا تارک شد جهان رملال طرعلی | ما اوله پ | |
| ۵۰۴ | تا تو ای خاکدان پسی بر افرار آسی | ۲۹ | پرمردی را مشکو بود زالی کوژپشت |
| ۶۶۹ | تا رخمه اشعار تیمور بهیری و سایر بهیریان | ۱۷۷ | پرده یکسو شد و معشوقه پدیدار آمد |
| ۶۹۵ | تا ریح شمس السعاده تاوت در ایوان | ۲۰۷ | پیر حاتو مرا ریب صدر خواهی شد |
| ما اوله الجیم | | ۲۰۸ | پرس ارفع دولت جهان هوش رحرود |
| ۳۲ | حک دراول خود ساس عروسی | ۳۴۸ | پادشها پیش گیر راه عدالت |

| شماره | عنوان | صفحه |
|-------|---|--------|
| ۸۵ | ساخت یروی شاه بود گفته لی بر آب | ۲۹۶ |
| ۱۶۴ | جای آن دارد که گیتی اندرین غم خون بیارد | ۳۰۴ |
| ۱۷۱ | سنان جوان شد و عمر فواره باز آورد | ۳۲۰ |
| ۱۹۳ | جواب نامه ام از نود دوستی در آمد | ۳۲۴ |
| ۵۰۳ | جواب نامه بیامد رشاه و چشم گشت | ۳۳۰ |
| ۶۸۶ | سنان فصل و گرم ایگه و عشق و طیر مدام | ۳۵۴ |
| ۶۸۶ | سنان ما با همه سر داد باشد | ۳۶۵ |
| ۷۱۱ | حکم های طبیعی از ترتیب | ۳۸۸ |
| | مآوله ج | |
| ۱ | چند کشتی بحر این سپهر گهرا | ۴۲۰ |
| ۵ | چو در خواب شد دیده کاروانها | ۴۲۲ |
| ۱۰ | چون مرد پیشه کرد دوام و ثبات را | ۴۳۴ |
| ۶۱ | چند سالی زر بر این پیروزه طاق ای ایام | ۴۴۱ |
| ۷۴ | چو باغی شب از آن رفیقان پر حرم و تاب | ۵۰۰ |
| ۱۱۴ | چکیده لعل مروق بصفحه سمت | ۵۰۲ |
| ۱۱۷ | چو بیخ و بیست رسال هزار و سهدرت | ۵۰۳ |
| ۱۲۰ | چو پندار ندوله را از روی شهوت | ۶۰۷ |
| ۱۲۳ | چشم مست تو مگر بیوم نمسا ادا راست | ۶۶۳ |
| ۱۲۸ | چیری گمبیل ترکها با یاست | ۶۹۱ |
| ۱۲۹ | چو شد چهره شاهد صبح الخ | ۶۹۲ |
| ۱۵۰ | چو حبه و دروغ آن پری مال سعید | ۶۹۹ |
| ۱۷۳ | چینیان ناک مدارند و دل آسوده شوید | ۷۱۴ |
| ۱۷۸ | چو مجلس و کلانان ملک مؤسس شد | فواره |
| ۱۹۸ | چو سالار دولت پیوست ملک | چهارده |
| ۲۰۱ | چو شاه دنیا دارد زر در داشتند | |
| ۲۰۳ | چونکه راجه - ید حیر آخور | |
| ۲۰۷ | چنان سر در شورای ملی . ید | |
| ۲۰۸ | چو از حیان سنان شد علی اگر جان | |
| ۲۱۷ | چون خصم طیب و جاه رندان باشد | |
| ۲۱۸ | چو دست صحت و قضا چیره بره شد احقر | |
| ۲۷۷ | چو مرد دست هرمان کرد گار گمر | |
| ۲۸۰ | چمن آرسره شد کلان نشاور | |

۵۰۸ حدایگان من از حال بنده بخبری
 ۵۰۹ حدایگانا از مهر دار شه و زیاد
 حدایندی که دودینا و عقی
 ۶۲۲ حدایودان دانش را شارت
 ۶۸۶ حرمسوی سردره گوش خم پهلو
 ۶۹۴ حدایگانا میر از حال خود قدری
 ۷۰۱ خسرو ایران حدیو شرق احمد شه که قدرش
 حدایگانا میرا اگر شیدستی
 ۷۱۲ حدایگانا ای آنکه شاهد طهرت
 هشت - حدایودا شیدستم که چو بیوسف بمصر اندر

ما اوله الدال

۳۱ دولت خاوند خواهم اردر یردان
 ۶۷ درسه موقع کار نتوان با تهور یا شتاب
 ۱۱۶ دردم خروای اقدس بیست
 ۱۲۰ در فتح ری نمود سپهبدان نامدار
 ۱۲۲ در عهد شه زمانه احمد
 ۱۲۷ در کشور مامساد فرمانبرماست
 ۱۳۲ در بنده کوس و شیر و علم شکسته اولفتح
 ۱۳۳ در این زمانه که بکسر سهایان حرمند
 ۱۷۲ در شکستم ز مردم ژاپ
 ۱۷۳ در باد ارمن و یازام خور پرو سرد
 دوسد اسپری بنهم هر گرتن
 ۱۸۷ دوش خواندم در کتابی کبر در اندرز و پند
 ۱۹۳ دلرا عیدت خوش و مر حنده ناد
 در این چمن که هوارو با هتوار آورد
 ۱۹۹ دوش از برای خدمت جان خور و راد
 ۲۰۸ دوش از حساب آصف پیک اشارت آمد
 ۲۱۲ دلم بند سر رلف آن نگار افتاد
 ۲۱۴ دلرا بصورت حر از خویش نمود
 ۲۳۹ دانا گوید سرد مردم هشیار
 ۲۴۵ دی در هوای صحت یارای عمگسار
 ۲۴۸ دیدم محراب دوش درختی حصته هر

۴۹۰ حاج فاکر جان خروودی چرا مقور گشتی
 ۷۰۱ حقیقتی مرترا آورده از ایران پدید
 هفده حساب کاغذ اگر برگردد روح تریاک

ما اوله الخاء

۳ حراب گردد ایقوم ملک ایرار
 ۱۶۰ حدای رحمت کند مرحوم حاج میرزا محاسنی را
 ۲۵ حدایگانا من بنده آنکس که صدق
 ۴۱ جان پرور ای که ما گنگون روحی شرفک سوی
 ۱۱۵ حدایودا حدیثی ما تو گویم
 ۱۲۷ خویشش مشر خویش ایگانه هشت
 ۱۳۵ حدای عروحل روحهایان محشود
 ۱۴۶ حواصه نادا از آفتاب کشور خود
 ۱۸۲ حواصه . الملك مرصحتش اشتهای تمام دارد
 ۱۸۴ حدایگانا اردسترد چرخ دعل
 ۱۹۱ حدایگانا تادیده ام در این کشور
 ۲۰۶ حواصتم از کلک روشن مصرعی
 ۲۱۰ حارک صدوقی عدلیه شدی
 ۲۱۲ حواصه مر حای روح از حوی لعل دارد
 حواصت عین الدوله در این حشکسال از عین خود
 ۲۵۰ خسرو شرق سوی عرب همی کرده سر
 ۲۸۳ خسرو عهد ولیمهد طک مهد که هست
 ۲۹۰ خسروا ای که رانرا حیات
 ۲۹۳ حدایودا در این فیروزه ایوان
 ۲۹۴ خسروا کرده طک حوار و رسوم چندان
 ۳۴۷ حدای حل جلاله برای اسمعیل
 ۳۸۱ حرد پیر گشته بود که من
 ۴۱۹ حدایگان من ای آنکه را از بیکه ملک
 ۴۲۸ حدایگانا از گرد راه موک تو
 ۴۲۹ خسرو ایران تراشت سایه بکیوان
 ۴۶۷ حدایودا توتی امرور در ملک
 ۴۹۸ خلق گویدم ما مار گه بر در میر
 ۵۰۷ حدایگانا تا کار ملک راست گئی

۶۰۳ در مجای الابد شمار بحسب
 ۶۸۶ در طرب آید بهان
 ۶۸۶ در آب حسو جرون نك وان و باج ری
 ۶۹۰ دلرماه پیکر خود را
 در آرمان که بود بیم جان شگفت مدار
 ۶۹۱ دختر . . . تشار را گفتم
 ۶۹۲ در داکه حوار حرطه شد لعل از درج
 ۷۰۰ دانی که نام نامی احمد حاسب
 ۷۱۴ داورا ای که هنگام عدیحت وری
 درج گز اثر نداد بحسب ماه
 ۷۱۵ دانا نابد ز روی دیگر ز بد دم
 ۷۲۳ دوارده ده رسعد سبب از الف
 دوارده در علم گف شناسی
 سپرده در هیران وحشت سراد صاحت از جا گدان
 شاره دموکرات باشد حلکر حواب
 هجده دل برده می شود مسیم حبال و

ماوله الذال

۶۱۱ دیگر آرمان مهر زعه شد بخوار
 ۳۰۹ دره ای که مابد از این دره

ماوله الراء

۱۰۱ روز میلاد شهنی را در عظم شناسب
 ۱۱۰ رات و دهه و حان و که رحمت
 ۱۴۳ زوری زحور حصر سگر خلاصه
 ۱۸۲ زئوس دولت شوج ملت
 ۱۹۳ زبت چوار محبوب سی صد و هجده
 ۱۹۷ زنج در بریم و گنج زبت حواله دولت
 ۲۲۲ زوی گیار از سکه حنویه شایر الملک
 در گیاره طلب پرور و اسمای اول
 ۳۳۴ زئوس حلی هوانی ماه حیمه حسن
 ۴۷۷ زئوس و ارشد بخت ملت
 ۶۶۵ زوانرا طالش سانش مود
 ۶۹۰ زشده بکانت کار حمار گمشده

۲۶۹ خردیا سر بدهات را کرد پامال ایزدیر
 ۲۸۱ در نوبستان سروش همی زوید از درخت
 ۲۸۲ درخت وسطه و مرد وری اهل کاشان را
 ۲۸۸ درش در حواب مدینه که یکی مرد کهن
 ۲۹۵ دلدان بن از همه کس پیش کند سار
 ۲۹۶ داورا از پس این عم که رازح سمود
 ۲۹۷ در صف ستان نسیم گشت مهندس
 ۳۰۱ دلم سفته در حکم و فرمان اقدس
 ۳۰۹ درج آن ناصرالدین شاه را سدا درویش
 داد مرخ هر پسر را شهر با رواج حدش
 ۳۱۰ دازم سری از خیال در پیش
 ۳۱۷ در کاروان موحت در ای آهن
 ۳۲۴ دلدان بدل به سار من داشت بهرک
 ۳۶۱ دامن دل رکف صر رها می نسیم
 ۳۶۲ دوش درالدولها بوس از حبی برداشته
 ۳۶۵ دهد جای و زارت فامی جورج
 ۴۲۵ درماه چارده امشب بظالم میبوز
 ۴۳۰ دوش گفتم بدوستی که بود
 ۴۳۳ دررمان شهریار دادگر
 ۴۳۶ دازدلم او گردش دوران امان
 درواره دارگاه حشید بن
 ۴۵۴ در حراسان صررا صدرای وحدالطنه
 ۴۷۶ دامانی و تدبیر رامای و گرم به
 ۴۷۷ در حراسان و آل مصعب شاه
 ۴۹۰ درش آن ستاییین بدن آمد نالجه می
 ۴۹۴ در داکه ناد کرده قصدت رضا علی
 ۴۹۹ ددم میان کوچه پرتو عروشی
 ۵۰۶ دلم درسم رلفه ناریکت ایبه
 ۵۰۷ دادگر شاها پسر از پناه سائی پادشاهی
 ۵۱۰ در کشور ماچو بست مرد هری
 ۵۲۲ دوش در حواب یکی در گه عالی بدم
 ۵۵۱ دست خوی ای طب ازین سار

- ۳۱۱ سه شنبه خواند مرا آن صدم بحاله حوروش
 ۳۱۵ سردار مکرمان که بدش نام میبندین
 ۴۱۶ ساری پی‌دانه سپر میگرد
 ۴۲۴ سوگند برنگاه حکیمی که آورد
 ۴۳۲ سعت باشد حران سرو و سمن
 ۴۴۵ سعید سلطه ای آنکه تا اند حنلم
 ۵۰۱ سراج الهدی ساح بلا علی
 ۵۲۵ سحر کاهان که مهر عالم آرا
 ۵۳۸ سال بهمین است که این ملت بیدار
 ۵۴۳ سروش هاتفا عییم نگوش گشت که حیر
 ۶۱۲ سہی سوری از تجم شاهان کی
 ۶۳۰ سراینده داستان بوی
 ۶۸۶ سردار کبیر شو از عیب آورد
 ۶۸۷ سپهر فصل ابوالفضل چور بوالقاسم
 ۶۸۹ سال اشمال رفته از حضرت
 ۶۹۳ ستوده نام ملک خار دانه در گیتی
 ۶۹۶ سید ... ی دولت آمادی

مآثره الشین

- ۳۷ شها بین عمل عالم مکرم را
 ۵۳ شاد باش ای مطمن مل که بیم عقرب
 ۵۷ شامگهی گرافق گشت بهان آفتاب
 ۸۵ شیدم کودکی گمانه بشاگرد خود یارب
 ۱۱۲ شیخ بوری معنی گردن کلفت
 > شیده ام چو سلیمان تحت داد بخت
 ۱۱۹ شیده ام که از این خطه دیر کاهی علم
 ۱۲۱ شیده ام که شوی باور بر خود میگفت
 ۱۲۴ شیده ام که رکشک و کدو برای را
 ۱۲۶ شیخ عبدالصور تریری
 ۱۲۹ شاهان نوحوانی و حوان داری سعت
 ۱۸۵ شکست دستی کرخامه من نگار آورد

- ۶۹۸ وصافلیجان ایحواصه که از سر صدق
 ۷۰۰ روز آدینه وقت نانک حروس
 ۷۰۶ راست شد از عطای حق قدیم
 ۷۲۶ وان سحارتی هندی من الفیض صاحبکا

مآثره الزاء

- ۴۱ رهی قدرت چو سطل طوریسیا
 ۴۲ زان پیش که بر دوش گذاری هم را
 ۱۶۱ زانمن هرو دین ورتن اسفند
 ۱۲۵ رسکه اودن مردم هعی راید خود
 ۲۱۶ ران پیش که استخوان ماحاک شود
 ۲۶۰ رلال حصر کراں تشنه ماند اسکندر
 ۲۹۴ رده مورگسی گو طلت کند گندم
 ۲۹۵ رماه کرد در این سردمین عریتم بار
 > رتیرکیان مانده است این بروت
 ۴۳۵ ری نامول خود دروستان شد
 ۴۳۷ راصل پاک و ژاد نلد وضع نکو
 ۵۰۳ رس ایضا های تو بنسشار برگو
 ۵۰۵ رهی کاج سر فراز که چرخ معلق
 ۵۰۶ رگنحشک چون تاج رداشتی
 ۶۲۲ رمین گرد است ماند گلوله
 ۶۸۲ رراه کرم ای سیم سحر گه
 ۶۹۰ رمان ماطفه کونه کن ای شکسته قلم
 ۶۹۱ ریندردان علاج درد خود حش بد انعام
 ۷۰۱ رشادروان کبری چون گذشتی

مآثره السین

- ۳۰ سردار سعه برد میرمراهی را
 ۶۳ سپیده دم چو در آغار سال و ماه عرب
 ۱۷۴ سحر شارتم اردور مهر و ماه آمد
 ۲۰۱ سپهرا گناه زاری بر سپهسالار اعظم شد



- ۲۰۲ شاه ارتبار خویش‌رو بر اختیار کرد
 ۲۰۷ شکرگنید ای پسران وطن
 ۲۰۸ شاه ایرارا برای صید صحرای شرف
 ۲۱۱ شهباسی را هر آنکه آماده کند
 ۲۱۴ شاهین تیرپسند زین پرده
 شاهان قدرت ز کار در پادشاه گرد
 ۲۷۱ شهباشین که تارین صحر
 ۲۸۳ شهس که نور دم تمش از دهانی بود
 ۲۸۴ شریان تم و عشق .. باشد پر
 شاهان سپاهت و پاهای ناز
 ۳۶۵ شهیدم گفته زوری ناصرالملک
 ۴۰۹ شهیدم از پی یک‌لیمه خواب مؤمرا
 ۴۲۵ شه ولادت بیروز شه‌مظفرین
 ۴۳۳ شاه زوری تکر در ایران
 ۴۳۴ شهری گرهت ماهست آهم اندر آسمان
 شهیدام غمنا اشتراک ساله را
 ۴۳۶ شمس در روسا مهمان خود بخواند
 شد فتنه احزاب را اندازه برون
 شاهان بویو جای و جهان نکره
 ۴۶۸ شده از حور چرخ بیروز
 ۴۶۹ شهشاه ایران محمدعلی‌شاه
 ۴۷۴ شمس و قمرم سخته نمودم سحرگاه
 ۵۰۳ شادری ای شهریار قدر دان گریه
 ۵۱۱ شاهان اگر آریند خود یادگسی
 ۵۷۲ شس با گنبداری مست و محصور
 ۵۹۴ شرح رساله براماس
 ۶۴۷ شاعری گفت که در راه سحر
 ۶۵۴ شهیدم که سبوح بیروزگر
 ۶۸۹ شاهان مگال ظالم از سلسله را
 ۶۹۲ شاه چور عیسی مقدس را
 ۶۹۶ شهبازی که امرش شکر است
ماووله الصاد
 ۲۱۵ صدرا حسم و حرض را گشته
 ۳۰۵ صبح الممالک بود طره عینی
 ۵۰۴ صاحب جدید در عهد
ماووله الطاء
 ۴۰۶ طهناست حدیث را س
 ۴۸۴ طوبی و صبرنا کادر صمدی
 ۷۰۰ طراز حاتم شاهنشین بلوچ است
ماووله العین
 ۲۸ علی نبوده صفا حمال علم عمر را
 ۳۱ عین است در آن آب را برآید
 ۱۹۰ عبدالعزیز را نسبی بدم
 ۲۱۳ عبدالعزیز را رسیده بگری
 ۲۱۶ عاشق اگر از عدل بگریزد
 ۲۸۷ عالم چون کاسه است با دست خود
 ۲۹۱ عبدالعزیز را رسیده بگری
 شهیدم که رأس من
 ۷۱۴ عشاق را در آن دست در آید
ماووله الغین
 ۹۸ غمناست حدیث را س
 ۱۱۳ غلام صفت آنکه در دست خود
 ۱۲۷ غمناست حدیث را س
 ۵۳۵ غمناست حدیث را س
 ۷۵۳ غمناست حدیث را س
ماووله القاء
 ۴۱ دلموش را رسیده بگری
 ۴۲ دلموش را رسیده بگری
 ۸۹ دلموش را رسیده بگری

| | | | |
|-----|---|-----|---|
| ۴۷ | گزارش شود معجزه اندر گرما | ۳۹۹ | غذای بدو روح ماه و رقص پر شکش |
| ۹۶ | گویند هرینون چو شدش کار جهان راست | ۴۰۷ | معان برگردش این چرخ کوز پشت کهن |
| ۱۰۶ | گویند در حواجر بحر و محیط بود | ۴۷۸ | فروغش گر نماند مرشکوه |
| ۱۱۸ | گفتن ز روایعی بود آسان | ۴۸۹ | فریاد اوین مشاوره عالی |
| ۱۲۶ | گویند هر که خانه حق را نهاد محبت | ۵۰۰ | معان کرم نام شمس‌العالمی |
| ۲۱۹ | گویند در آن شوی که روئین تن | ۶۸۹ | فروشد هرمان پردازان پاک |
| ۲۱۳ | گرم که زمان ناله نگشایم | ۷۴۷ | فرهنگ فرانسه: فارسی |
| ۲۱۶ | گفتی که مرا زمانه دردم بشرد | ۷۵۱ | فهرست پیوسته فرهنگ |
| ۲۱۷ | گرماه به صحیح شیاطین باشد | | ماووله‌التقاف |
| ۲۸۴ | گفتند به بیمار که یارات اگر | ۴۸۵ | فصله گیسوی لعنان طراری |
| ۳۱۵ | گفتم تو کیستی کاین احسان من نمودی | | ماووله‌الکفافی |
| ۳۶۱ | گر صد هزار مار گذاری در آشم | ۴۱ | کاشگی بودی مرا طبعی چو قلم در حروش |
| ۳۶۳ | گرچه دارم مرعی بسیار ازین مردم | ۲۱۶ | کس سوی سحر چگونه بی‌توشه رود |
| ۳۶۴ | گفت با صحت خویش شیخ حسن | ۲۱۷ | کشور چو تن است واحی مایه درد |
| ۳۶۶ | گل از دست ای شمع چکل میبارم | ۲۳۴ | کمال مرد حاصل است و مردمی بهر |
| ۴۳۱ | گوهر حاوردیست این دیوان | ۲۵۱ | کشور حاور شد است حسنه و بیمار |
| ۴۳۳ | گفت طریقی که دولت از حدش اندر | ۲۷۳ | کرد توای با توای شوهر |
| ۴۳۶ | گفتا مندی نامه پروردین | ۲۸۴ | کارهای مملکت ارقاف تا قاف ابوریز |
| ۴۴۴ | گیتی شده از شکوه چون میو | ۳۰۱ | کتاب غاریه دادن مردمان بدهد |
| ۴۴۵ | گره و موش هم ساخته اند ای مقال | ۳۱۴ | کوب خورده و پهلوش مهیر |
| ۴۶۳ | گویند از حراسان شد تا حری روانه | ۳۱۶ | کهن مؤنک پارسی درش حواید |
| ۴۹۵ | گفتی ای دوست مرا ناچوست می شمیری | ۴۲۹ | کمه آمد در شمار ایدل سوی کمه روکی |
| ۴۹۷ | گویند در دمی رخت در خانه نامی | ۵۱۰ | کارم همه خاکشی است کسب دردی |
| ۵۱۰ | گرماه مگو که گور سرودستی | ۶۲۶ | کسی بر حکم بین‌الاس گری |
| | گر شیعه بر عهد عبداللهی | ۶۹۲ | کشور رشتت را سه پایه بود |
| ۵۱۱ | گفتی که من وعده حلامی نکسی | ۶۹۳ | کسان رخارف دنیا ندین خریدارند |
| ۶۸۶ | گفت آدر ناد مهر اسپنمان | ۷۲۱ | کوک طالع وندر آلالا |
| ۶۸۸ | گویند در عمارت نابل محای ماند | | پنج |
| ۶۹۶ | گزنده گشت و کهن رخم چه ناله کس | ۵ | که یارد برد زین هر هشته نام |
| ۷۰۵ | گر نامر حدایگان حلال | | چهارده |
| | یازده گشت چون ماروق برسد مکی | | پانزده کلک تو مبارک الله بر ملک و دس گشاده |
| | شانزده گویند مردمان اروپا که کدو بوشید | | ماووله‌التقاف |



هفتاد و گز طریقی پس در فکند نظارة

مآو له الام

- ۱۱۰ امامزا سحر در طریقی لاس است
- ۱۲۵ لایحور و بیحور را اجلا است
- ۱۲۶ لایلا را گفتم ای پوی پیکر
- ۱۲۸ لایرا رحمت غیر حاشوش گروت
- ۱۲۹ لای رسم اطلال سفتها السحاب

مآو له المیم

- ۴۲ ملك تجرید است سگام که از دور اول
- ۸۳ محمد و کزیا امام زاری را
- ۱۱۲ مروان بن محمد مروان بن حکم
- ۱۱۳ مطرب ساو حلاج ذاع و کلاج است
- ۱۱۴ مژدند حریرا که در بار گران
- مروان پیشق سحر نمده سرایت
- ۱۱۵ موی و نه سلطان علیحاجراد

- ۱۲۵ عالی که در جهان پس تقدیر و سرعوت
- ۱۳۳ مهلبن ای صفره میراردی را
- ۱۵۳ ماه رمضان روی بهان کرد اگر چند
- ۱۸۰ مژده ایدل کزروه قاطه داد آمد
- ۱۹۲ مژده ایدل کزروه موکشه باز آمد
- ۲۰۰ مردم ایران دور قهاند که هر یک
- ۲۱۰ مرا عالم و طری باشد شرحوش
- ۲۱۲ ملکه دست جو پرده آهنشورد
- مهترا نایگاه مشورت

- ۲۱۳ مگرد ای پسر گرد داش که داش
- ۲۸۷ می ظهور بیاید مرا نیکار امروز
- ۲۹۶ مادستحوش ستگر اییم هور
- ۳-۳ ماس که حورشید گردون علامش
- ۳۲۵ مرا لطفه دورون کودکی سن دو سال
- ۳۴۱ مرا سیر سیر از دور اول
- ۳۴۸ ماس شیا شدم بلبل نگل
- ۳۵۹ ملك حوریشی و پنداری که سی لشکر گزفتم

۳۶۵ مرا که بی تاج و تخت و گنج و سپاه

مرا یکمال امروز شد که از لطف

۳۶۶ معروف بهید بی و لامذهیم

مانست و حران بر دست ناخدایم

مرد هوشمند فرست کار هراسان

۳۷۴ مردی بران سرد که گند گرم رانش

۴۶۰ مرا برور عدو آن پرورش دلخواه

۴۶۶ مگدر از گنار عدلیه

۴۷۳ منظم الدوله میرور رحمت

۴۷۷ من مآی مرغم گهر مساد در بندم گند

۴۷۸ من درم و جو مرغ سر کیده

۴۸۲ ماه رمضان بهت آن چهره و رای

۴۹۶ محور جانا قرب از ربع گسی

۴۹۸ ماه من بریر کسوری از بول ساد من

۵۰۴ میر جنادی دولت آبادی

۵۹۷ مطرب عشق نگل ملک طرب

۶۱۵ مارا چه که نایح لاله درد

مرا که برداش و هر خادم

۶۸۷ من موصوفه ام وزارت اعلی حنا

۶۸۸ مهر دوستی اشرف شد بر من با درم

۶۹۵ مرا بروری حصه مددی به

۷۰۰ مهاباد ای خشنه مدینه

مرا تو دو آسمان به آسمانی

۷۰۲ عالی دسی و مددی و سیر

۷۰۳ مریه کسول بیوس رنگ بار

۷۰۴ مرا وزارت عدلیه رحمت

مآو له النون

۳۳ هزاره که نایح گزید

۴۱ بی دولت و من بر کعبه فی جاد

۴۷ نهار شام گر عدل گوید

۱۰۸ ممد رفته دگر به باد آبرویست

۲۱۲ م بجزاره گوید بهیچ و حسد

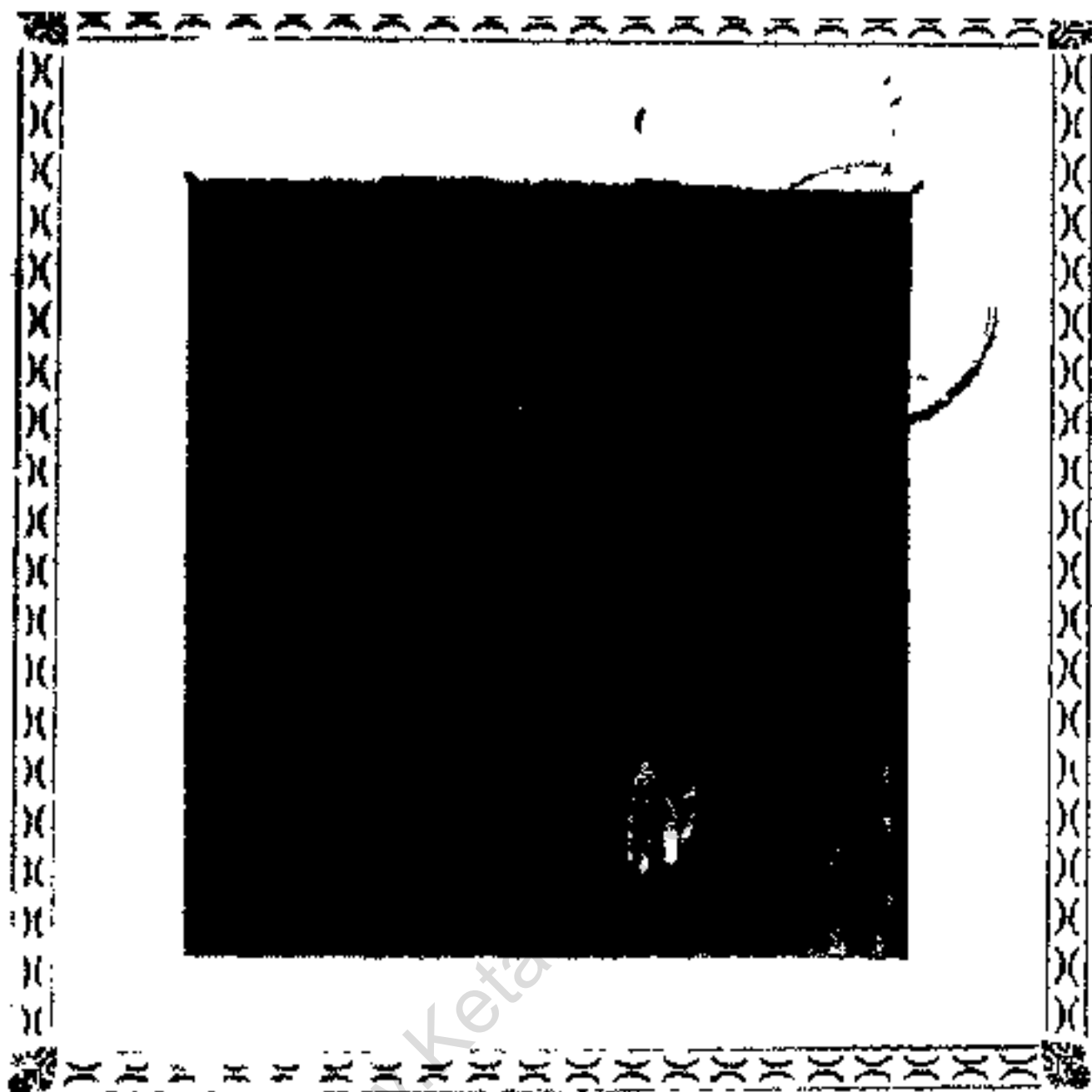


| | | | |
|---|-----------------------------------|---|--------------------------------------|
| ۲۰۴ | هر زمان عزمشوال رهو نرا آید | ۲۱۴ | نام محمودش که محمود است شمر پس بگو |
| ۲۱۴ | همچون ملامی که شاحصاری محورد | ۲۸۳ | بمه عدای ورید ارحور حعن باشد |
| ۲۱۷ | هر چند که گوماه مایح دارد | ۳۰۱ | نامیه داد ارحور و قاقم واطلس |
| ۲۵۳ | هر اوس بعد و سوسه سال کرده گذر | ۳۱۴ | برخوان مرا فلك سون دلبر محبت در ایام |
| ۲۸۶ | هژیر و عرو حوش ای ماد بو بهار بود | ۴۵۹ | بگاز من ترسیم بود بر حوت سیاه |
| ۳۴۸ | هوشم آن شوح وام کرد و نکاشت | ۴۷۷ | نایب السلطنه آن کز سیرش |
| ۳۹۰ | هر ارماع بدیدم هر و هر ارماع | ۵۴۰ | نگشتم اریس سختی بیاید روز آسای |
| ۴۲۳ | همیشه بدر در این آسمان موقنون | ۶۸۹ | بداشت چون سوی مقصود ره نکوت خویش |
| ۴۳۵ | همایون باد و فرح باد و میمون | ۷۰۳ | نگین حاتم حم داشت لعل مرخ تو |
| ۴۵۶ | هر که می می تو مرگرد و در پرداخته | شانزدهم نادر بهر ای افره د | |
| ۵۱۶ | هنگام بهار آمد جان ای حشرات الارض | هجدهم ماده چنان مست ثمنای تو گشتم | |
| ۶۸۷ | هر ارسال رهت ارتو تا سلمانی | نوزدهم مطابق که نماد دلبر ار طلس | |
| ۶۹۱ | هر اگون بدل حاک طلب باید کرد | ما اوله الواو | |
| شانزدهم همانم بیامد هر ازان سوار | | ۱۹۹ وزر انانان پادشهد | |
| ما اوله الیاء | | ۳۹۷ وقت خروش خروس و نامک مؤن | |
| ۱۲۷ | یک قطره رآب گرم و یک دره و ما | ۴۳۴ وقاصی جان من حیل الی ارح | |
| ۴۱۸ | یک سوز و یک سحاق نودید سورطان | ۶۸۸ و راه کرده چرخ ستان و باع ما | |
| ۵۰۳ | یا امین الحق کهف الحلق شمس المذهب | ۷۰۰ و دررم آب و حیران کرده گوئی شاه شطر رحم | |
| ۵۰۹ | یک گاه رادی کش کرد کار نیهما | ما اوله الیهاء | |
| ۶۹۰ | یک روز ترا برآه دیدم | ۴۳ همتی ای احد اکرم کن و در یاب | |
| ۶۹۳ | یک دختری داشت در کار مرک | ۱۱۵ همی بارد ملکوهی ناک محبت | |
| ۶۹۸ | یک سگر این نامه نامور | ۱۲۶ همه صاف طیت همه پاکداس | |
| ۷۲۴ | نار بیب العلی و رب المعالی | ۱۲۷ همسایه و همشین و همزه همه اوست | |

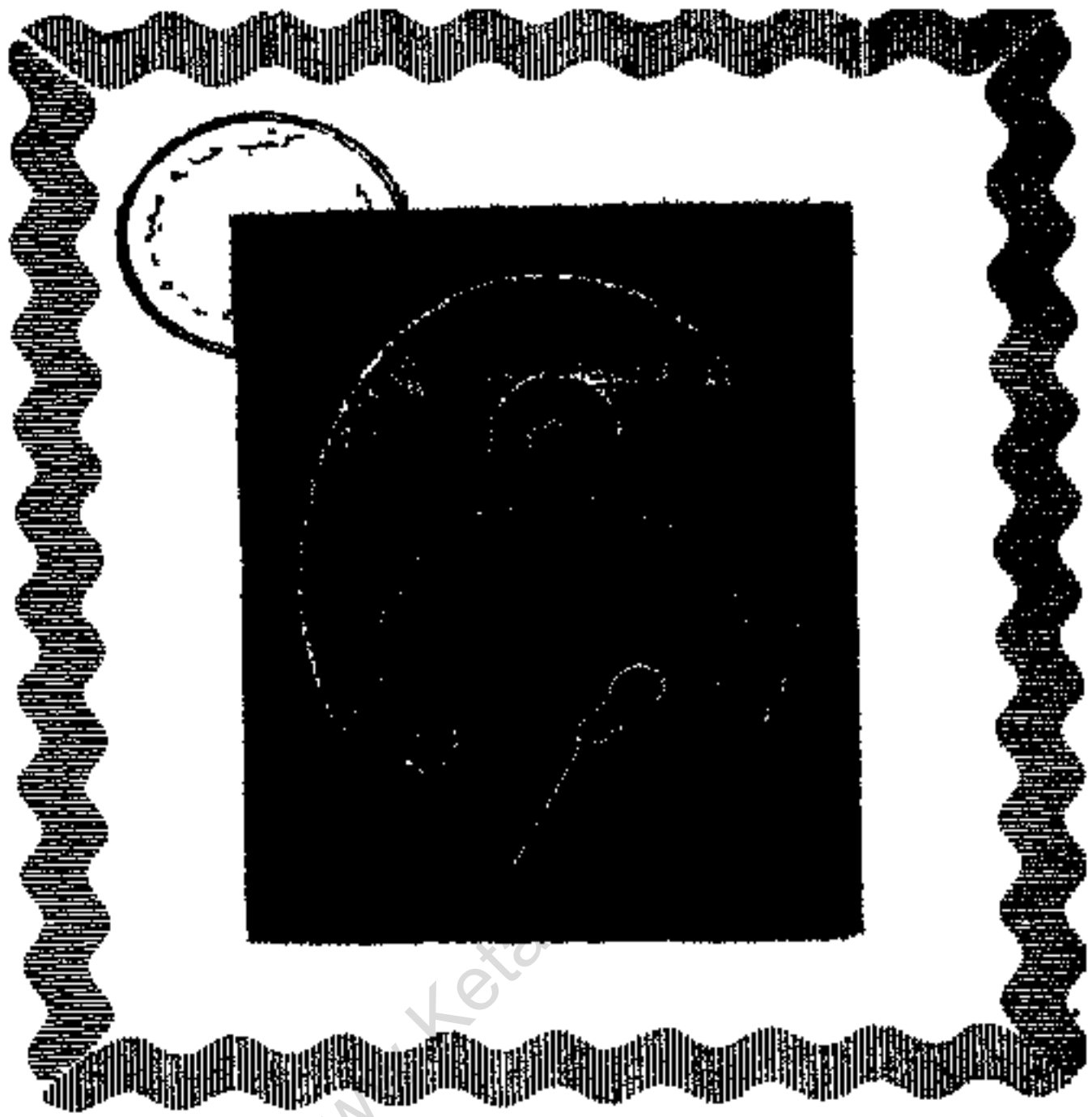
(رفع اشتباه)

این قطعه (ای صبا سحر با خلیل احمدی البخ) که در ص ۶۶ (چاپ شده راجع بحقه الاسلام (فیر) سرارست و چون ادیب الممالک در یکی از مکاتیب خود در دوستان نااندک تغییری نگاشت بود ما نام وی ضبط کردیم (فیر) تریری یک بنوی معصل را باین دوست آعار کرده و گوید
 انصا گو تا خلیل احمدی
 آن دیوایر را که تو کردی درست
 ادیب بمانست مقام (شیخنا) را در مصراع چهارم - (بومکی) کرده است

حق قطع مطابق شرحیکه در مقدمه نگاشته شده محفوظ است و احدی حق قطع در خارج و داخل ندارد
 ششم دیماه ۱۳۱۳ شمسی



استاد ادیب الممالک در حدود پنجاه سال



استاد ادیب الممالک در حدود پنجاه و هفت سال

«Divan»

Ouvrage complet (Poésies) du célèbre Poète contemporain

Mirza Sadogho Khan

ADIBIYAT-UL-MIEMALEK AMIRI

Écrité dans leur texte authentique avec un commentaire suivi

Par

Vahid Dastgherdi

Fondateur et Rédacteur de la Revue Littéraire

Armenaghian

کتابخانه یاد آوری

اعلان کتب ادبی و مطبوعات آرمنیانا مؤسسه ۷۵۶ ج ۱

اعلان

فردوسی — چاپ مؤسسه خاور

در پنج جلد با تصحیح کامل و طبع و کاغذ خوب از مؤسسه خاور

خریداری کنید